

مروری بر رمان حوریه

مقدمه

مهدی ابراهیمی لامع

نویسنده رمان حوریه با استفاده از نثر، قصه، مکان و فضای ایرانی، توانسته است تا حد زیادی ما را با یک رمان ایرانی، با دغدغه‌های خاص خود، مواجه کند، که در نوع خود درخور تقدیر، نقد و تأمل است. شخصیت اصلی داستان، حاج جمال، سی و دو - سه ساله، پانزده سال است که در سوز گم‌شده‌اش، حوریه، زندگی را بر خود تنگ گرفته است. او راهی روستایی به نام گنداب می‌شود تا از گم‌شده‌اش حلال‌خواهی کند. در روستا، دوباره حوریه را می‌بیند و عاشق او می‌شود و از پس آن، طوایف متفاوت را در کعبه‌ای متفاوت آغاز می‌کند...

در نوشتار زیر سعی بر آن شده است تا نگاهی اجمالی به مؤلفه‌های اثرگذار این رمان داشته باشیم.

از مهم‌ترین نوبرانه‌های این رمان، نثر آن است؛ نویسنده با ذوق و تجربه هنری خویش، محملی از گلوژه‌ها را انتخاب کرده و در دسترس خواننده مشتاق خواندن قرار داده است. نثر مرتضی فخری در رمان حوریه، متشکل از جمله‌های کوتاه و موجز است؛ جمله‌هایی که فعلشان با معنی مستقیم و کلیشه‌ای که از آن سراغ داریم، به کار نرفته و این خود گامی است دشوار و البته ستودنی در شکل‌گیری ادبیات داستانی. در این نوع متن‌ها خواننده در حین خواندن بند بند جمله‌ها، زنده و جاری بودن کلمات را حس می‌کند و با آنها ارتباطی تازه و نو برقرار می‌سازد. رمان حوریه از آن دسته رمان‌هایی است که نویسنده با استفاده از امکانات زبانی، نثر را برجسته کرده و آن را در جهت ساختار مورد نظر خود به کار گرفته است. ممکن است همین نثر زیبا و فاخر، گاهی چنان خواننده را دچار جذب کند که



* حوریه.

* مرتضی فخری.

* چاپ اول، تهران: افراز، ۱۳۸۸.



سایر عناصر داستان را زیر سیطره خود قرار دهد. اما نویسنده در این رمان نشان داده است که این نوع نثر، نه تنها عاملی در جهت کم‌رنگ کردن سایر عناصر داستانی نیست، بلکه با استفاده درست و هنرمندانه از آن، با گنجانیدن تصویرهای کمابیش فراوان، زمینه را برای شکل‌گیری صحنه، فضا و حتی شخصیت داستانی، آماده و مهیا کرده است. این ویژگی، کم‌اهمیت نیست؛ زیرا بسیار دیده‌ایم که نویسنده‌ای به بهانه ذهنی بودن جهان داستانش، از ارائه تصویر به خواننده امتناع کرده و به روایت درونی صرف اکتفا نموده است؛ حتی اگر تنها مزیت این رمان - و هر متن دیگری - را نثر فنی و زیبایی آن بدانیم، همین عنصر، به تنهایی می‌تواند مخاطبان خاص و عام بی‌شماری را به خود جذب کند.

رمان حوریه علاوه بر نثر، رمانی قصه‌پرداز نیز هست. رمانی که قصه‌ای برای گفتن داشته باشد، بی‌شک طرح منسجمی هم خواهد داشت. کافی است یکی از قصه‌های تودرتوی این رمان را دنبال کنید تا به کشش نهفته در درون طرح آنها پی ببرید. چه کسی است که با خواندن این رمان، دلش نخواهد از سرانجام ارتباط بین جمال و حوریه، یا جمال و مهلقا، یا چوپان و پری، و یا ... خبردار شود؟ این حس تعلیق ایجادشده در سرتاسر رمان، خواهی نخواهی ذهن خواننده را تا انتهای داستان و گره‌گشایی آن درگیر خود خواهد کرد؛ و چه چیزی برای خواننده از این مهم‌تر؟

تکنیک روایت نیز از برجسته‌ترین مؤلفه‌های این داستان است. راوی، سوم‌شخص محدود به ذهن شخصیت اصلی رمان (حاج جمال) است. او در حین روایت، با فلاش‌بک‌هایی که به گذشته‌های خود می‌زند، خواننده را با خود به سفرهای دور و دراز، اما خواندنی می‌برد. اما این همه ماجرا نیست؛ در حین روایت چندگانه از حال و گذشته، روایت‌های چوپان و فرزنداناش و واگویه‌های درونی حاج جمال نیز وارد داستان می‌شود و گه‌گاهی بسته به ذوق نویسنده، سه تا چهار و حتی پنج روایت گوناگون از گذشته تا حال داستان را به پیش می‌برند (جمال و حوریه / جمال و مهلقا / جمال و شیخ / جمال و حاج غیور / چوپان و پری / جمال و روستای گنداب). اساس کار نویسنده برای پرش‌های زمانی بین روایت‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها، استفاده از پل تداعی (استفاده از یک چیز برای به یاد آوردن چیز دیگر) و گه‌گاهی هم دیالوگ‌ها یا جمله‌های مشابه هم هستند؛ به طوری که شاید قریب به اتفاق همه جابه‌جایی‌های زمانی روایت‌ها، با به‌کارگیری همین دو تکنیک انجام گرفته است. زمان روایت داستان، سال‌های کنونی ایران در یکی از روستاهای خراسان است. شخصیت‌پردازی و

صحنه‌سازی نیز به خوبی برای خواننده ملموس است. با وجود همه مؤلفه‌های ذکرشده برای خواندنی شدن رمان، چند مورد در رمان درخور تأمل است؛ اول از همه، شخصیت اصلی رمان، یعنی حاج جمال، است که پانزده سال پیش حوریه‌نامی را گم کرده است و حالا در سی و دو - سه‌سالگی، داستان را برایمان روایت می‌کند. چیزی که در برخورد نخست خواننده با شخصیت حاج جمال سؤال برانگیز می‌شود، همین سن و سال کم حاج جمال است که برای خودش مریدانی دست‌بوس دارد و خودش هم شیخی دائم‌الذکر است که از شدت تضرع به درگاه خداوند، زودتر از موعد پیر و پخته شده است و این زیاد برای خواننده باورپذیر و ملموس نیست. مورد دیگر، روایت‌های درونی حاج جمال در داستان است، که اگرچه نشان از مهارت نویسنده در ایجاد نثری فاخر و البته رمانتیک دارد، اما با تأملی نه چندان عمیق در داستان، پی می‌بریم که نبودن این واگویه‌های درونی، که به صورت برجسته و ایتالیک هم نوشته شده‌اند، نه تنها نقصانی به اصل داستان وارد نمی‌کند، بلکه به ایجاز متن و تعادل بین روایت‌ها نیز کمک می‌کند. دیالوگ‌ها با اینکه گیرا و روان هستند، اما زیاد و بی‌دلیل قطع می‌شوند و ناتمام رها می‌شوند. اگرچه تکنیک استفاده از سه نقطه [...]، خود می‌تواند خوانشی متفاوت را در خواننده ایجاد کند، اما وفور و افراط در به‌کارگیری آن، گاهی وقت‌ها خواننده را هم، مانند حاج جمال، دچار سردرگمی می‌کند.

گونه داستان (ژانر)، در ابتدا به نظر می‌رسد که رئال (واقع‌گرا) باشد؛ اما با به‌کارگیری چند باره تصویرهای تکراری (شخصیت‌های صغرا و غلام و دایی رحمت و ...)، اتفاقات داخل مینی‌بوس، تشییع چند باره گربه، خواب و بیداری‌های حاج جمال و دست‌آخر فضا‌سازی خاص داستانی و استفاده از کعبه و منا و صفا و مروه دروغین، همه و همه ما را به سمت داستان‌های سوررئال یا حتی تمثیلی می‌کشاند و ژانر داستان را بین این سه گونه شناور می‌کند، که این شناور بودن، به ساختار داستان لطمه می‌زند.

مرتضی فخری نویسنده‌ای تیزهوش و تکنیکی است. او در این رمان عناصر داستان را به خوبی شناخته و مهم‌تر از آن، به خوبی به کار گرفته است. بی‌شک، اگر دغدغه‌های داستانی او (در قالب رمان) بیشتر امروزی باشند و رنگ و بوی جامعه کنونی ما را داشته باشند، مورد توجه بیشتری قرار خواهد گرفت؛ چرا که هنوز هم که هنوز است، جای خالی ادبیاتی که به دغدغه‌های کنونی جامعه ایرانی بپردازد، کم‌رنگ است.